



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

جهش‌های سرمایه‌داری جهانی: یک تحلیل ادواری

ساندرو متزادرا و برت نیلسون

ترجمه‌ی ساسان صدقی‌نیا



شهریور ۱۴۰۲

بار دیگر مسئله‌ی ما نظام سرمایه‌داری است. ژوزف شومپیتر گفته بود «تخریب خلاقانه» سرشت‌نما و پیش‌ران توسعه‌ی این نظام است. اما مارکس پیش‌تر در **گروندریسه** نشان «انقلاب دائمی» را بر پیشانی سرمایه‌داری حک کرده بود. در بحران اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، این «انقلاب» ضرب‌آهنگ جدیدی به خود گرفت که شامل مالی‌سازی، «انقلاب در حمل‌ونقل»، قلمروهای تولیدی جدید، دگرگونی دولت و الگوهای اجتماعی دیرینه در بسیاری از نقاط جهان بود. آن‌چه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی «جهانی‌سازی» نامیده شد از همین سال‌ها نشوونما یافت. اندیشه‌ی انتقادی و انقلابی کوشیده این دگرگونی‌ها را درک کند و آن‌ها را در قالب یک مفهوم توضیح دهد، اغلب از طریق تمرکز بر نوعی از سرمایه‌داری که دیگر سرمایه‌داری نیست (مثلاً «پسافوردیسم») و همچنین تلاش برای ارائه‌ی تعاریف جدیدی مانند «سرمایه‌داری شناختی» یا اخیراً «سرمایه‌داری پلتفرمی». در این‌جا قصد نداریم بر سر محاسن و محدودیت‌های این تعاریف و سایر صورت‌بندی‌های نظری بحث کنیم. این تعاریف، دست‌کم در جالب‌ترین نمونه‌هایش، این شایستگی را دارند که توجهات را به ترکیب‌بندی‌های نوظهور کار و به سیمای جدید آنتاگونیسم برسازنده‌ی رابطه‌ی سرمایه‌داری جلب کنند. گویا با تأخیر رویدادها را ثبت می‌کنیم، تو گویی شکافی است میان سرعت و، از برخی جهات، سرشت هزارچهره‌ی سرمایه‌داری معاصر که مدام الگوها دگرگون می‌کند و موجب می‌شود به پیروی از مارکس برای «بازنمایی» مجبور به بازگشایی «تحقیق» شویم. [۱]

برای مقابله با این «تأخیر» تصمیم گرفتیم کارمان را درون یک دوره‌ی تاریخی قرار دهیم. با آگاهی از این واقعیت که، به تعبیر لویی آلتوسر، جدی گرفتن این مفهوم مستلزم یک قمار (با توجه به تلونی که مشخصه‌ی یک دوران است) و در عین حال «در نظر گرفتن همه‌ی تعین‌ها، همه‌ی شرایط انضمامی موجود، بازبینی، شرح و مقایسه‌ی آن‌هاست.» [۲] وجوه مشخص دورانی که امروز درون آن به سرمایه‌داری می‌اندیشیم در این موارد خلاصه می‌شود: از یک طرف همه‌گیری کووید-۱۹ و از طرف دیگر جنگ در اوکراین. این دو وضعیت مستقیماً ابعادی جهانی دارند — و بنابراین امکان ادامه‌ی صحبت از «سرمایه‌داری جهانی» را فراهم می‌کنند. همه‌گیری تجربه‌ای بی‌سابقه بود، چرا که کمابیش در یک چشم به هم زدن، و البته به شیوه‌ای ناموزون، در سراسر جهان گسترش یافت. چنان که اتین بالیبار خاطر نشان کرده، همه‌گیری مصداق «ملموس» وحدت «نوع بشر» بود، هر چند در کسوت بیماری و نابرابری ریشه‌ای. [۳] آسیب‌پذیری انسان گویی بازتاب آسیب‌پذیری سیاره در

زمانه‌ی آنتروپوسن [۳-۱] و کاپیتالوسن [۳-۲] است. از سوی دیگر تأثیرات همه‌گیری اغلب نوعی بحران تحرک بوده که جمعیت‌های یک‌جانشین و کوچ‌نشین (بار دیگر به روش‌های کاملاً متفاوت) آن را تجربه کرده‌اند. پس از همه‌گیری، بحران تحرک با کُند شدن یا انسداد «زنجیره‌های تأمین» دنیای کالاها را تحت تأثیر قرار داد. بنابراین، به نظر می‌رسید تجربه‌ای جهانی که کم‌تر کسی با آن مواجه شده بود به قلب «جهانی‌سازی» اصابت کرده و اصطلاحاتی مانند reshoring [تصمیم شرکت‌ها برای بازگرداندن تولید به کشور مبدأ] و nearshoring [انتقال برخی از فرایندهای تجاری شرکت‌ها به همان کشور یا کشور همسایه‌ای که کارخانه‌ی تولیدی آن‌جا قرار دارد] برای نشان دادن نیاز به سازمان‌دهی مجدد در جغرافیای تولید و هم‌چنین مدارهای گردش و بازتولید، به‌طور گسترده بر سر زبان‌ها افتاد. [۴]

از این منظر تهاجم روسیه به اوکراین به همه‌گیری «چفت» شده است و کسانی که اخیراً به این واقعیت اشاره دارند اصطلاح friendshoring (اغلب با تصور تضاد بین دموکراسی و اقتدارگرایی) را به آن اضافه می‌کنند که موجب شکاف‌های جدیدی در نظام زنجیره‌ی تأمین جهانی شده و در نتیجه بخش‌های استراتژیکی مانند زنجیره‌ی تأمین انرژی و غذا را بی‌ثبات کرده است. تحریم‌های غرب علیه روسیه بیش‌تر به چندپارگی فضای جهانی کمک کرده است و پیامدهایی به بار می‌آورد که کشورهای تحریم‌کننده نمی‌توانند در همه حال مهارش را در دست داشته باشند، برای مثال، به دلیل گشودن مسیرهای لجستیکی جدید برای دور زدن تحریم‌ها و هم‌چنین — با پیروی از واکاوی دنیل مک داول — به دلیل سهم تناقض‌آمیزی که تحریم‌ها در فرآیندهای جاری «دلارزدایی» دارند. [۵] در هر صورت، مسئولیت آشکار روسیه در جنگ اوکراین نه‌تنها نمی‌تواند مانع از آن شود که در جست‌وجوی مقصران دیگر باشیم، بلکه مهم‌تر از همه نمی‌تواند موجب چشم‌پوشی از واکاوی موشکافانه‌ی آن چیزی شود که در درگیری کنونی در معرض خطر است. همان‌طور که دخالت مستقیم ایالات متحده، همراه با اولویت آشکار «مهار» چین، جهانی بودن این مخاطرات را محرز کرده است. سناریویی که اغلب آن را نوعی «جنگ سرد جدید» می‌خوانند. در ادامه به این نکته بازخواهیم گشت. در این‌جا بهتر است تر خود را واضح و صریح طرح کنیم. در حالی که تفسیر غالب از همه‌گیری و جنگ در اوکراین، به بیانی موجز، بر «پایان جهانی‌سازی» تأکید دارد، به نظر ما اوضاع جاری بیش‌تر کشاکشی برای کنترل فضاها و فرایندهای جهانی است، و جنگ در کانون این کشاکش‌هاست. این شرایط را باید از منظر نظری نیز بررسی کرد.

در قرن حاضر بارها و بارها صحبت از پایان جهانی‌سازی در میان بوده است: پس از ۱۱ سپتامبر، پس از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، پس از بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸/۲۰۰۷ که همگی لحظاتی بسیار مهم در تاریخ معاصر بوده‌اند و نمی‌توان ژرفانی تغییرات ناشی از آن‌ها را انکار کرد. پرسش ما این است که این «جهانی‌سازی» را، که گاه‌وبی‌گاه پایان آن را اعلام می‌کنند، چه‌طور باید تعریف کرد. به گمان ما، این مفهوم هم‌چنان تا حد زیادی با توجه به مختصات خلق‌شده در بحث‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ درک می‌شود، یعنی زمانی که — در دوران ریاست‌جمهوری کلینتون — با پروژه‌ی خاص جهانی‌سازی سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده انطباق داشت. به نظر می‌رسید جهانی‌سازی در مجموعه‌ای از فرآیندهای تک‌راستایی شناسایی می‌شد که قدرت «جریان‌ها» بر «مکان‌ها» غلبه داشت و تحت هدایت نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بود. هژمونی ایالات متحده بی‌چون‌وچرا فرض می‌شد و می‌توانست خود را در چارچوب چندجانبه‌گرایی سازمان‌دهی کند و رهبری عملیات «برقراری نظم بین‌المللی» را برای دفاع و ارتقای «حقوق بشر» عهده‌دار باشد. مهم‌تر از همه، عنصر کلیدی جهانی‌سازی تجارت و میزان باز بودن اقتصاد هر یک از کشورها در نظر گرفته شده بود (به حدی که، در آغاز، غرب مذاکرات برای الحاق چین به سازمان تجارت جهانی را مهم و اساسی قلمداد می‌کرد). امروزه این تلقی از جهانی‌سازی کاربرد خاصی ندارد و بیش از هر چیز باید از میزان باز بودن تجارت بین‌المللی به عنوان معیاری ممتاز برای «سنجش» عمق جهانی‌سازی عبور کرد.

بدیهی است در دهه‌ی ۱۹۹۰ از در و دیوار واکاوی‌هایی می‌بارید که بر ماهیت چندبعدی جهانی‌سازی تأکید می‌کرد. در این راستا، برای مثال می‌توان به آثار اولریش پک و آثارش در زمینه‌ی فرایندهای جهانی‌سازی «فرهنگی» اشاره کرد.^[۶] به‌طور کلی هدف عبارت بود مشخص کردن اهمیت ابعاد و پویایی فرهنگ‌ها با حفظ استقلال نسبی آن‌ها، که با تأکید یک‌جانبه بر اقتصاد (و با گسترش چیزی که پک دقیقاً «جهان‌گرایی» می‌نامید) مبهم به نظر می‌رسید. دیدگاه ما متفاوت است: معتقدیم که محوریت تحلیلی و مفهومی تجارت در تعریف جهانی‌سازی مانع از درک جنبه‌های اقتصادی بنیادین فرایندهای جهانی و در نتیجه بازتعریف مستمر سرمایه‌داری و رابطه‌ی سرمایه می‌شود و در واقع این درک را مغشوش می‌کند. ما در واقع از همان اولین آثار خود و به‌ویژه در بررسی رابطه بین مرزهای سرزمینی و «مرزهای سرمایه» اهمیت خاصی به مفهوم «فرایندهای جهانی» داده‌ایم.^[۷] برخلاف جهانی‌سازی، که به‌خودی‌خود نشان‌دهنده‌ی نظامی است که عناصر

مختلف در آن ادغام شده‌اند، فرایندهای جهانی‌ای که در پژوهش‌مان به آن‌ها پرداخته‌ایم لزوماً با یک‌دیگر در نمی‌آمیزند و می‌توانند اصطحکاک‌های متعددی بین خود و با شرایط سیاسی، ارزشی و اجتماعی ناهم‌گون در جاهایی که به قول ما «به دیوار سخت واقعیت برمی‌خورند» ایجاد کنند. [۸] زیرساخت‌های بزرگی که از مرزها عبور می‌کنند، نظام‌های توزیع انرژی، دیجیتالی‌سازی، «پلتفرم‌سازی»، لجستیک، مالیه، تحقیق و توسعه‌ی هوش مصنوعی نمونه‌هایی از فرایندهای جهانی‌ای هستند که بر آن‌ها متمرکز می‌شویم و مختصات فضایی و تأثیرات اقتصادی و سیاسی آن‌ها را مطالعه می‌کنیم. به‌طور خاص (اما نه فقط) در مورد هوش مصنوعی و مرزهای فناوری جدید فرایندی بدون محدودیت و بدون جنگ واقعی تجاری وجود ندارد، اما واقعیت این است که آن‌ها معیاری را تعریف می‌کنند که سرمایه‌داری خود را در مقیاس جهانی حول آن بازسازمان‌دهی می‌کند، با تفاوت‌ها و هم‌گونی‌هایی که هم‌زمان کشورهایمانند ایالات متحده و چین را با هم متحد و از یک‌دیگر جدا می‌سازد.

از این منظر، فکر می‌کنیم ادامه‌ی صحبت از «سرمایه‌داری جهانی» هنوز ارزش خود را دارد، فارغ از آن‌که تا چه حد لازم است درکی از رایج‌ترین کاربردهای آن داشته باشیم. سرمایه‌داری جهانی به معنای نوعی سرمایه‌داری نیست که عملکرد هم‌گون خود را مستقل از مکان‌ها و تاریخ‌هایی که با آن مواجه می‌شود تولید و تأیید کند. هم‌چنین صرفاً نشان‌دهنده‌ی مؤلفه‌ای از سرمایه‌داری نیست که در همه‌جا با قدرت کم‌تر یا بیش‌تر در کل یافت می‌شود – یا به زبان مارکس، مجموعه‌ای از «پاره‌های سرمایه» که در جایگاه متفاوتی نسبت به «سرمایه‌ی کل» قرار گرفته‌اند. سرمایه‌داری جهانی، چنان‌که ما آن را درک می‌کنیم، بیش‌تر نشان‌دهنده‌ی قدرت فرایندهای جهانی در هدایت و ایجاد شرایط ارزش‌افزایی، انباشت سرمایه و مجموعه‌ای از اثراتی است که بر روی ابعاد سیاسی متناسب با آن سرمایه‌گذاری می‌کند. برای مثال، در کار جیمی پک و نیک تئودور، «واریاسیون» عنصری سازنده از عملیات سرمایه در مقیاس جهانی است و درجه‌ی بالایی از ناهم‌گونی (بدواً در ترکیب‌بندی کار) را داراست بدون این‌که در شکل‌های خاص سرمایه‌دارانه و آشکارا متمایز از هم تثبیت شود. [۹] پیشنهاد ما این است که این تعریف از سرمایه‌داری جهانی یک چارچوب کلی برای بحث در مورد ویژگی سرمایه‌داری معاصر و در عین حال معیاری برای «محل‌ی شدن» مدل‌ها و نظریه‌ها در نظر گرفته شود که همیشه باید در بافتارهای مختلف محک زده شوند.

در نظر گرفتن ابعاد جهانی سرمایه‌داری معاصر در گذار پرتلاطمی که در حال تجربه‌ی آن هستیم، مستلزم جزئیات بیش‌تری است. واضح است که نقد مارکسیستی اقتصاد سیاسی، «بازار جهانی» را معیاری اساسی برای تعریف سرمایه‌داری مدرن می‌داند. [۱۰] با این حال بازار جهانی تغییرناپذیر نیست و آشکارا در تاریخ دچار جهش‌های عمیق شده است. از این منظر، سهم مورخان، جامعه‌شناسان و اقتصاددانانی مانند فرنان برودل، امانوئل والرشتاین و جووانی آریگی از اهمیت اساسی برخوردار است. نظریه‌ی «نظام جهانی»، که معمولاً به این موضوعات مربوط می‌شود، در واقع چیزی را که می‌توان معضل سازمان سیاسی بازار جهانی نامید به روشی دقیق مطرح می‌کند. به‌ویژه دیدگاه آریگی این معضل را برحسب رابطه‌ی سازنده‌ای که سرمایه‌داری با «سرزمین‌گرایی» برقرار کرده توصیف می‌کند، یعنی با مجموعه‌ای از قدرت‌های سرزمینی (دولت‌ها، امپراتوری‌ها) که تمایل دارند خود را حول یک محور «هژمون» سازمان‌دهی کنند، به طوری که ثبات کلی نظام جهانی سرمایه‌داری در یک دوره‌ی تاریخی معین به آن بستگی دارد. این تصویر شناخته‌شده به نظریه‌ی «چرخه‌های هژمونیک» معروف است که بنا به آن، به‌ترتیب جمهوری جنوا در اتحاد با سلطنت اسپانیا، هلند، بریتانیای کبیر و در نهایت ایالات متحده جانشین یک‌دیگر می‌شوند. [۱۱] بدون پرداختن به جزئیات شیوه‌ی درک آریگی از پویایی چرخه‌ی هژمونی‌ها، اجازه دهید بر نکته‌ی مهمی درنگ کنیم: در تاریخ، «انتقال‌های هژمونیک» که نشان‌دهنده‌ی توسعه و دگرگونی‌های نظام جهانی سرمایه‌داری بوده همیشه از طریق جنگ‌های پی‌درپی و کم‌وبیش ویران‌گر رخ داده‌اند (به‌ویژه هژمونی ایالات متحده در قرن بیستم بر روی ویرانه‌های دو جنگ جهانی تثبیت شد).

باید این نکته را به خاطر داشته باشیم تا آن چیزی را درک کنیم که پیش‌تر به عنوان مخاطرات جهانی جنگ در اوکراین تعریف کرده‌ایم. از این منظر، شایسته است که تشخیص بحران هژمونی جهانی ایالات متحده و شرح و بسط آن توسط آریگی در دهه‌ی ۱۹۹۰ جدی گرفته شود. این بحران پس‌زمینه‌ی تلاطمی است که وضعیت جهان کنونی را تعیین می‌کند. [۱۲] صحبت از بحران هژمونی جهانی ایالات متحده به معنای ترسیم سناریوهای «زوال» یا انکار قدرت پایدار اقتصادی و، حتی فراتر از آن، انکار سلطه‌ی نظامی ایالات متحده نیست. همان‌طور که در واقع بسیاری از تحلیل‌گران نزدیک به وزارت خارجه [ایالات متحده] انجام می‌دهند، این بحران بیش‌تر به این معنی است که ایالات متحده توانایی تحکیم یک جبهه‌ی غربی با نفوذ (ظرفیت

هژمونی) خارج از محدوده‌ی غرب را ندارد. «غرب متحد و جداشده از بقیه» عنوان گزارشی است که شورای روابط خارجی اروپا در فوریه ۲۰۲۳، یک سال پس از حمله‌ی روسیه، در مورد نگرش افکار عمومی جهانی به جنگ در اوکراین منتشر کرد. [۱۳] صحبت از چندپارگی بیش‌تر فضای جهانی است، به این دلیل که «بقیه» ناهم‌گون است. با این حال در این برداشت متفاوت می‌توانیم شاهد علائمی قدرت‌مند از مجموعه‌ای تغییرات در توزیع ثروت و قدرت در سراسر جهان باشیم که برای مدتی طولانی در جریان بوده اما قطعاً با بحران مالی بزرگ ۲۰۰۷/۲۰۰۸ شتاب گرفته است. مجموعه‌ای از فرایندهای ادغام منطقه‌ای، نقش کشورهای «نوظهور» (بریکس و بانک جدید توسعه)، چند برابر شدن توافق‌نامه‌های تجاری برای مبادلات با ارزهایی غیر از دلار (مثلاً توافقات اخیر چین با بنگلادش و آرژانتین) مسلماً جای‌گزینی ارگانیک برای نظام غربی نیستند، اما طرح کلی دنیای در حال ظهور و جدید را ترسیم می‌کنند.

برای تعریف دنیای جدید، آدام توز مقوله‌ی «چندقطبی گریز از مرکز» را پیشنهاد کرد [۱۴] که به نظر می‌رسد به‌خوبی هم تغییرات عمیق در توزیع قدرت و ثروت و هم جنبه‌ی پرتلاطم و بالقوه متضادِ گذارِ جاری را نشان می‌دهد. به‌طور کلی، چندقطبی بودن مفهوم تحلیلی مهمی است. برای ما این مفهومی کاربردی است و از ماهیت بحث برانگیزش آگاهی داریم، از جمله استفاده‌ای که رئیس‌جمهور ولادیمیر پوتین و روشن‌فکران نزدیک به رژیم او مانند الکساندر دوگین از این عبارت می‌کنند. [۱۵] از نگاه آن‌ها، چندقطبی بودن سلاحی برای توجیه سیاستی توسعه‌طلبانه و تهاجمی است و تعبیر «قطب‌ها»ی مختلف فضاهایی هستند که با «تمدن‌ها»ی خاصی انطباق دارند و ویژگی آن‌ها با بیانی کاملاً ارتجاعی (با تکرار آثار ساموئل هانتینگتون در مورد برخورد تمدن‌ها) تعریف می‌شود. فاصله‌ی ما از این کاربردها مشهود است، درک ما از مفهوم چندقطبی با واریاسیون‌های زبانی «قطبیت» که ویژگی رشته‌هایی مانند روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک است تفاوت دارد. [۱۶] در این زمینه — در واکاوی تطبیقی از ثبات یا تمایل به کشمکش بین نظام‌های «تک‌قطبی»، «دوقطبی» یا «چندقطبی» — فرضی تردیدناپذیر وجود دارد که بازی‌گران انحصاری سیاست بین‌الملل را دولت‌ها، «قدرت‌های بزرگ» و امپراتوری‌ها معرفی می‌کند. از دیدگاه ما، ضروری است از این پیش‌فرض فاصله بگیریم تا به درکی از چندقطبی بودن برسیم که به ما امکان درک بُعد جهانی سرمایه‌داری معاصر، جنبش‌ها و چالش‌های پیش‌رو را می‌دهد.

آغازگاهی مهم تأکید بر این نکته است که «قطب‌ها»ی جهان معاصر نه ثابت هستند و نه یک‌بار برای همیشه تشکیل شده‌اند. پرسش اساسی در مورد واکاوی فرایندهای شکل‌گیری قطب‌هاست؛ چرا که قبلاً به دولت‌ها، «قدرت‌های بزرگ» و امپراتوری‌ها پرداخته شده است. ما قطعاً منکر اهمیت این بازی‌گران و به‌ویژه «دولت‌های بزرگ» نیستیم که می‌توان آن‌ها را، مانند چین، هند، ایالات متحده و روسیه، «امپراتوری» تعریف کنیم. فشارهای اعمال‌شده به نام «امنیت ملی» و ظرفیت این کشورها برای نظارت‌گری اقتصادی (مثلاً با مداخلات اخیر چین در شرکت‌های بزرگ فناوری پیشرفته) بدون شک در شکل‌گیری قطب‌ها نقش دارند. با این حال، جهان چندقطبی منحصراً حول منطق سرزمینی سازمان‌دهی نشده است. در موارد مختلف آنچه ما فرایندهای جهانی نامیده‌ایم، به‌طور عرضی قلمروهای تعریف‌شده در شرایط حاکمیتی را قطع و فرایند شکل‌گیری قطب‌ها را غیرمتمرکز کرده و چند قطبی را، حتی به معنایی متفاوت از آنچه آدام نوز در نظر داشت، «گریز از مرکز» می‌کند. در این‌جا این بازی‌گران سرمایه‌داری هستند که نقش اساسی را ایفا می‌کنند و از این منظر منطق ارزش‌افزایی سرمایه با عقلانیت مستقیم سیاسی در تولید فضاها و اداره‌ی جمعیت در هم می‌آمیزد. رابطه‌ی بین سرمایه و دولت به اشکال مختلف اما به همان اندازه بنیادین در مناطق مختلف جهان از بیخ‌وبن تغییر کرده است. هم طرح «کمر بند و جاده»ی چین (جاده‌ی ابریشم جدید) و هم سیاست‌های فرماندهی مالی ایالات متحده در زمینه‌ی همکاری و توسعه، بسترهای مناسبی برای محک زدن این فرضیه هستند. [۱۷] اگر بازی‌گران خاص سرمایه‌داری با «فضاهای عملیاتی»ی که می‌سازند دومین «لایه»ی اساسی فرایند شکل‌گیری قطب‌ها محسوب می‌شوند، به نظر باید لایه‌ی سومی را نیز اضافه کرد: یعنی اشکالی از مبارزات و پویایی‌های اجتماعی که به انحراف، شتاب‌افزایی یا کند کردن کل فرایند کمک می‌کند.

این اولین طرح تحلیلی است که به‌تازگی ارائه کرده‌ایم. امید ما این است که بتوانیم به پیچیدگی شکل‌گیری و ساختار قطب‌ها اشاره کنیم. ضمن جدی گرفتن تشخیص جووانی آریگی در مورد بحران هژمونی جهانی ایالات متحده، باید اضافه کنیم که دقیقاً به دلیل پیچیدگی آن‌چه در حال انجام است در مورد ایده‌ی گذار کلاسیک «هژمونیک» که قرار است با ظهور یک «هژمون» جدید یعنی چین به پایان برسد تردید داریم. رابطه‌ی سرمایه‌داری با «سرزمین‌گرایی» همیشه پیچیده بوده، البته نه به این معنا که روابطی خاص و اساسی با «سرزمین» ایجاد نکرده و ادامه نداده، بلکه به این دلیل که این روابط از منطقی متفاوت با منطق مدرن

حاکمیت و مرزهای بسته که تعریف مفهوم سرزمین‌گرایی است پیروی می‌کند. امروزه این تنوع چنان تشدید شده که به‌ویژه باز ترکیب‌بندی و تثبیت منطق هژمونی را دشوار کرده است (اگرچه هم‌چنان ناممکن نیست). برای مثال، در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ ژنرال چینی، کیائو لیانگ، با همکاری وانگ شیانگ سوی، کتابی به نام **جنگ نامحدود** نوشت که در حال حاضر برای ما کتابی کلاسیک محسوب می‌شود و در آن این موضوع را به رسمیت شناخت. به بیان ساده، کیائو لیانگ تأکید می‌کند که «هموارسازی و تمرکززدایی» مرتبط با فرایندهای دیجیتالی شدن چنان شکاف عمیقی را با مسیرهای گذشته‌ی [تاریخی] ایجاد کرده که «از دیدگاه ذهنی و عینی، چین نمی‌تواند به قدرت جدید هژمونیک پس از ایالات متحده تبدیل شود.» [۱۸]

این سخنان نه نماینده‌ی یک «موضع چینی» فرضی بلکه بیان‌گر آگاهی از عمق دگرگونی جاری در رابطه‌ی بین سرمایه‌داری و «سرزمین‌گرایی» هستند که یافتن ردپای چشم‌گیری از آن در مباحثات در ایالات متحده دشوار نیست. برای مثال، در مواضع جغرافی‌دان سیاسی معتبر، جان ای. اگنیو، که اخیراً در خصوص چشم‌انداز نوعی گذار هژمونیک کلاسیک ابراز تردید کرده، بیش‌تر به سهم بالقوه‌ی چین در «متکثر کردن» نظام جهانی تأکید می‌شود. [۱۹] با این حال، این ایده‌ها همیشه می‌توانند به این معنا باشند که سناریوی جهانی با ویژگی جنگ را فقط می‌توان امپریالیستی نامید. اجازه دهید دوباره به فرمول «جنگ سرد جدید» در ابتدای این مقاله بازگردیم. واضح است به دلایل بسیاری مانند درجه‌ی پایدار ادغام اقتصادی و همچنین عدم توازن قوای نظامی، «جنگ سرد» با وضعیت روابط بین ایالات متحده (یا غرب) و چین انطباق ندارد، هر چند می‌تواند هم در واشنگتن و هم در پکن سلاح تحقق یک رسالت باشد. برای این که بتوان استفاده از اصطلاحات آریگی را ادامه داد، امپریالیسم امروز را نمی‌توان صرفاً بیماری‌ای ناشی از سالخوردگی سرزمین‌گرایی در نظر گرفت، بلکه باید آن را نظامی دانست که براساس اتحاد بین قدرت‌های (یا آپاراتوس‌های) سرزمینی و بازی‌گران خاص سرمایه‌داری می‌زید که در جنگ فرصتی خارق‌العاده برای کسب سود حتی به ضرر دیگر بازی‌گران سرمایه‌داری می‌بیند. از نگاه ما، مبارزه با این گرایش‌ها و توقف جنگ وظیفه‌ای اساسی است که چیزی جز ابداع انترناسیونالیسمی جدید نمی‌تواند باشد. صحبت از آن را به زمان دیگری موکول می‌کنیم.

* این مقاله ترجمه‌ای است از “MUTAZIONI DEL CAPITALISMO GLOBALE: UN’ANALISI CONGIUNTURALE” که در این [لینک](#) در دسترس است.

این مقاله طرح موضوعاتی است که در آخرین کتاب نویسندگان که به‌زودی منتشر می‌شود مطرح خواهد شد، با عنوان:

The Rest and the West. Capital and Power in a Multipolar World. Verso, London-New York.

یادداشت‌ها:

[۱]. اشاره به فرازی در پس‌گفتار به دومین ویراست جلد اول *سرمایه* (۱۸۷۳). مارکس می‌نویسد: «یقیناً روش بازنمایی به‌لحاظ صوری باید از روش پژوهش متفاوت باشد. پژوهش باید موضوعات تحقیق را در تمام جزئیات آن دربرگیرد، شکل‌های متفاوت تکامل آن را تحلیل، و پیوند درونی آن‌ها را بکاود و پیدا کند. تنها پس از انجام این کار، می‌توان حرکت واقعی را به نحوی متناسب بازنمایی کرد.»

(K. Marx, *Il capitale. Critica dell’economia politica*, Libro primo, *Il processo di produzione del capitale*, Torino, Einaudi, 1975, p. 18).

[2]. L. Althusser, *Machiavelli e noi*, Roma, Manifestolibri, 1999, p. 36.

[3]. É. Balibar, *Une monde, une santé, une espèce. Pandémie et cosmopolitique*, in Id., *Cosmopolitique. Des frontières à l’espèce humaine*, Ecrits III, Paris La Découverte, 2022, pp. 323-362.

[۱-۳] اصطلاحی پیشنهادی برای شناسایی دوره‌ی جدید زمین‌شناسی که فعالیت‌های انسانی در آن توانایی کره‌ی زمین برای ترمیم و نظم‌بخشی به خود را در معرض خطر قرار داده است. -م.

[۲-۳] اصطلاحی برای تأکید بر نقش نظام سرمایه‌داری در سرآغاز دورانی که فعالیت انسان اکوسیستم و ساختار زمین‌شناختی سیاره را تهدید می‌کند. این اصطلاح برای پرهیز از تقلیل غیرسیاسی این بحران به یک مفهوم علمی صرف و به عبارتی به یک دوره‌ی زمین‌شناسی ابداع شده است. -م.

[4]. Si veda S. Mezzadra e B. Neilson, *The Capitalist Virus*, in “Politics”, pubblicato online, 11 luglio 2022.

[5]. Cfr. D. McDowell, *Bucking the Buck: US Financial Sanctions and the International Backlash Against the Dollar*, New York, Oxford University Press, 2023.

- [6]. Cfr. ad esempio U. Beck, *Che cos'è la globalizzazione? Rischi e prospettive della società planetaria*, Roma, Carocci, 1999; A. Appadurai, *Modernità in polvere. Dimensioni culturali della globalizzazione*, Roma, Meltemi, 2001.
- [7]. Cfr. S. Mezzadra e B. Neilson, *Confini e frontiere. La moltiplicazione del lavoro nel mondo globale*, Bologna, il Mulino, 2014.
- [8]. Cfr. S. Mezzadra e B. Neilson, *Operazioni del capitale. Capitalismo contemporaneo tra sfruttamento ed estrazione*, Roma, Manifestolibri, 2020.
- [9]. Si veda J. Peck e N. Theodore, *Variegated Capitalism*, in "Progress in Human Geography", 31 (2007), 6: 731-772.
- [10]. Si veda S. Mezzadra, *Into the World Market. Karl Marx and the Theoretical Foundation of Internationalism*, in P. Capuzzo e A. Garland Mahler (eds), *The Comintern and the Global South. Global Designs/Local Encounters*, London – New York, Routledge, 2023, pp. 47-67.
- [11]. Cfr. G. Arrighi, *Adam Smith a Pechino*, Milano, Mimesis, 2021.
- [12]. Cfr. G. Arrighi, *Il lungo XX secolo. Denaro, potere e le origini del nostro tempo*, Milano, il Saggiatore, 1996.
- [13]. Si veda T. Garton Ash, I. Krastev e M. Leonard, *United West, Divided from the Rest: Global Public Opinion One Year Into Russia's War on Ukraine*, European Council on Foreign Relations, Policy Brief, February 2023.
- [14]. A. Tooze, *Shutdown: How Covid Shook the World's Economy*, New York, Viking, 2021, 294.
- [15]. Si veda in particolare A. Dugin, *The Theory of a Multipolar World*, London, Aktos, 2020.
- [16]. Cfr. N. Graeger et al. (eds.), *Polarity in International Relations. Past, Present, and Future*, Cham, Palgrave Macmillan, 2022.
- [17]. Cfr. ad esempio rispettivamente Ching Kwan Lee, *The Specter of Global China*, Chicago, IL, University of Chicago Press, 2017 e D. Gabor, *The Wall Street Consensus*, in "Development and Change", 52 (2021), 3, pp. 429-459.
- [18]. Qiao Liang, *L'arco dell'impero*, Gorizia, Leg, 2021, p. 230.
- [19]. J. Agnew, *Hidden Geopolitics. Governance in a Globalized World*, London, Rowman and Littlefield, 2023, pp. 89-90.